

حادثه برای «آدام هیگ» ورزشکار انگلیسی پرش پا نیزه، در مسابقات دو و میدانی «ملبورن»، عکس از خبرگزاری فرانسه



دنیانه روایت تصویر

## در محضر بزرگان

### گرفتاری‌ها، نشانه عشق خداوند است

مرحوم استاد حاج اسماعیل دولابی، استاد اخلاق، درباره مشکلات و گرفتاری‌های زندگی تمثیل جالبی دارند که خواندنی است:

گرفتاری‌ها باید زمینه امید ما را فراهم بکند. زمینه نشاط ما را فراهم کند ولی چون ما با شیوه تربیتی خدا آشنا نیستیم، تا مصیبتی می‌رسد، ناراحت می‌شویم. این شیوه خداست. آهنگرها یک گیره دارند و وقتی می‌خواهند روی یک تکه کار کنند، آن را در گیره می‌گذارند. خدا هم همین طور است. اگر بخواهد روی کسی کار بکند، او را در گیره مشکلات می‌گذارد و بعد روی او کار می‌کند. گرفتاری‌ها، نشانه عشق خداوند است. شما اگر کسی را دوست نداشته باشی، با او شل دست می‌دهی و اگر او را دوست داشته باشی، دستش را فشار می‌دهی و این فشار، علامت علاقه است. خدا هم اگر به کسی علاقه‌مند باشد او را تحت فشار قرار می‌دهد. لذا تمام انبیا تحت فشار بوده‌اند. منبع: باشگاه خبرنگاران جوان

## داستان‌های واقعی

### رفتن حاج احمد متوسلیان از کردستان

مردم از صبح جلوی در نشسته بودند. بغض گلوی همه را گرفته بود. وضع خود احمد [متوسلیان] هم بهتر از آن‌ها نبود. قرار بود آن روز از مرپوان بروند. مردم التماس می‌کردند، می‌خواستند «کاکا احمد» شان را نگه دارند. شانه‌هایشان را می‌گرفت، بغل شان می‌کرد و می‌گذاشت سیر گریه کنند. چشم‌های خودش هم سرخ و خیس بود.

رفت بین مردم و گفت: «شما خواهر و برادری من هستید. من هر جا برم به یادتون هستم. اگر دست خودم بود، دوست داشتم همیشه کنارتون باشم. ولی همون که دستور داده بود احمد بره کردستان، حالا دستور داده بره به جای دیگه. دست من نیست. وظیفه است. باید برم.»

برگرفته از کتاب «یادگاران ۹: کتاب متوسلیان» اثر زهرا رحیمی مین

## فتونکته



## بریده‌ها

### شاید مرگ فردی دیگر

#### من را به نقطه آخر برساند

خوب می‌دانم که گریه‌های بزرگی در انتظارم است. وقتی مادرم بمیرد من سخت گریه خواهم کرد. این را از همین حالا می‌دانم. یعنی سال‌هاست که می‌دانم. از یادآوری‌اش به وحشت می‌افتم اما هیچ روزی را بدون فکر کردن به آن نگذرانده‌ام. اگر خواهرم بمیرد من باز گریه خواهم کرد به شدت. شانه‌های من از گریه به گور خواهد لرزید و من فکر خواهم کرد که دنیا به آخرین نقطه‌اش رسیده است. نرسیده است اما. هیچ مرگی دنیا را به آخرین نقطه‌اش نخواهد رساند. ما را اما شاید برساند.

برگرفته از کتاب «من گنجشک نیستم» اثر مصطفی مستور

## انگلیش آموزی

نویسنده: میترا اتاری، تصویرساز: سعید مرادی



## اندک صبر

### ترس جدایی

می‌ترساندم قطار! / وقتی که راه می‌افتم / و این همه آدم را / از آن همه / جدا می‌کند...

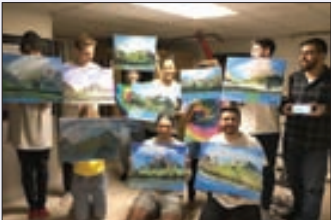
گروس عبدالمکینان

## دور دنیا

### استفاده از پیشانی به جای چکش!



### تولد غافلگیرکننده برای استاد نقاشی!



### متروک‌ماندن مجهزترین استخر برزیل!



## داستانک

### راه حل انتقال ارزان کتاب‌ها!

ساختمان کتابخانه انگلستان قدیمی بود و تعمیر آن نیز فایده‌ای نداشت. قرار بر آن شد کتابخانه جدیدی ساخته شود. اما وقتی ساخت بنا به پایان رسید، کارمندان کتابخانه برای انتقال میلیون‌ها جلد کتاب دچار مشکلات دیگری شدند. یک شرکت انتقال اثاثیه برای این کار، مبلغ سه میلیون و ۵۰۰ هزار پوند درخواست کرد. اما به دلیل فقدان سرمایه کافی، این درخواست از سوی ریاست کتابخانه رد شد. فصل سرما و باران فرا رسید، اگر کتاب‌ها به زودی منتقل نمی‌شد، خسارات سنگین فرهنگی و مادی متوجه کتابخانه می‌شد. رئیس کتابخانه بیشتر نگران شد و حتی بیمار شد. روزی، کارمند جوانی از دفتر رئیس کتابخانه عبور کرد. با دیدن صورت سفید و رنگ‌پریده رئیس، بسیار تعجب کرد و از او پرسید که چرا این‌قدر ناراحت است؟ رئیس کتابخانه مشکل را برای کارمند جوان تشریح کرد، اما بر خلاف توقع وی، جوان پاسخ داد: «سعی می‌کنم مسئله را حل کنم». چند روز بعد، در همه شبکه‌های تلویزیونی و روزنامه‌ها آگهی منتشر شد به این مضمون: «همه شهروندان می‌توانند به رایگان و بدون محدودیت کتاب‌های کتابخانه انگلستان را فقط به مدت یک هفته امانت بگیرند و بعد از بازگرداندن آن را به نشانی زیر تحویل دهند.»

برگرفته از کتاب «آبادچی مایکروسافت» گردآوری محسن قربانی

## مسابقه شماره ۱۳۷

با نگاه طنز، زیر هر تصویر، کلمه معناداری نوشتیم. بعدش هر حرف الفبا رو به علامتی تبدیل کردیم. شما بگین کلمات چی هستن! پاسخ رو تا ساعت ۲۳ فقط به خط اختصاصی ۳۰۰۰۷۲۲۵۲ پیامک کنین. جایزه نقدی به قید قرعه برای کسانی واریز می‌شه که پاسخ صحیح ۳مسابقه پیاپی رو فرستاده باشن. پاسخ در ستون «ما و شما»ی بعدی! متن کل پیامک‌های رسیده در وب سایت



؟ = ! = !



x = | = }



÷ ÷ × × (-

زندگی سلام

«ولی چطور ی جادوگرها، ساعت‌ها روی جارو می‌نشتن و آخ نمی‌گفتند؟ من رو دورچرخه هم نمی‌تونم راحت بشینم!

«می‌دونستید که تو سال ۹۵ سه تا دربی تو لیگ داشتیم و این اتفاق هر ۷۹۳ سال یک بار میفته؟

«تو به پیچ معتبر ایستناگرامی دیدم که «شادی یعنی متولد بهمن باشی» و بالاخره فهمیدم این افسردگی حد از کجا ریشه گرفته!

«هوای ابری اینطوری‌ه که اگه حالمون خوب باشه میشه هوای خوب و دو نفره، اگه حالمون بد باشه میشه هوای بد و دلگیر!

«وقتی یکی از آهنگی که گذاشتم تعریف می‌کنه چنان حس غروری بهم دست میده که انگار خودم هم‌زمان شاعر و خواننده و آهنگساز اثر بودم!

«خواهر دوستم ۳-۴ سالشه، رفته بود تو اتاقش داشت با عروسک‌هاش بازی می‌کرد یهو اومد بیرون زد زیر زیر گریه. پرسیدیم: چی شده؟ گفت: عروسک‌هام من رو بازی نمی‌دن!

«آخرین باری که یک نفر مثل من این قدر بی پول بوده، برمی‌گرده به دوره تبادل کالا که خب طبیعی، چون اون دوره اصلاً پول اختراع نشده بود!

«هر وقت دوازده سال مدرسه رو تو ذهنم مرور می‌کنم می‌بینم ما همین که آدم معمولی شدیم هم کلی هنر کردیم واقعاً!

### روش فروش بلیت بازی دربی تغییر کرد



## کاریکلماتور

\* آن‌هایی که بلند فکر می‌کنند هیچوقت کوتاه نمی‌آیند.  
\* تمام زندگی ام قسطی است! اما گوشم بدهکار نیست.  
\* کشاورز عصبانی بادمجان را زیر چشم می‌گذازد!  
\* حتی موهایم هم می‌دانند که پایان شب سیه سپید است.

نالنا: معلومه ما بهترینیم!

سلام، چندان از پیامکارو بخونیم:  
\* ۰۹۱۵۶...۹۲۷: پاسخ مسابقه ۱۳۶ اینه: دورویی، دلسردی، دادپرس، لذت بردم از حل کردن یک خفن سخت و فنی وجالب.  
\* ۰۹۱۵۳...۲۰۳: احسنت به این سرگرمی‌باحالتون!

\* ۰۹۱۵۱...۵۴۸: این‌بخش مسابقه همسایه‌تون خیلی دست‌ودلباز‌ها!  
\* ۰۹۱۵۰...۴۸۴: جان تر از جانم، خوب اگر اینترنتم بودی روزنامه خواندتم کجا بودی؟ دلمو به دست نیاری رفتم مسابقه «چی میگه» ها!  
\* گفته‌باشم، ۱۵‌تومن بیشترمیده!!  
- در پاسخ عرض کنم: اون مسابقه ی همسایه مون که اسمش «چی میگه» است، با ما فرق داره. اولاً: جایزه ش نقدی نیست! ولی ما واریز می‌کنیم! ثانیاً: جوایش مشخص نیست، هرکی بهتر باشه برنده میشه. یلاتکیف هستین تا تعیین برنده! نالنا: معلومه ما بهترینیم! فعلاً!

## کله چفوکس

### آق کمال به زور عیال کار خیر می‌کند

بعد از مدت‌ها کافشن دوران مجریمه از تو اشکاف درآوردم بزم کُتم، دیدم اوه، مثل چارلی چاپلین رفتم! بعد ازدواج یک پرده گوشت آورده بودم و نصف رختام اندازه‌ام نمرفت. ولی ای کافشن ره خیلی دوست داشتم. دبیرستان مرفتم که بابام از جنت برام خریده بود. از او سبزا که توش نارنجی بود. هروقت میوشیدم حس مگردم یولفلض پورعرتم یا فریبرز عرب‌نیا، درست یادم نیست! یک عاینک دودی هم داشتم مزدّم و دگه آخر خوش‌تیپ مرفتم. دلم سوخت که نم‌تنم بُرش کُتم. به عیال گفتّم: «کاملایجان، ای برام کوچیک رفته، بذارش کنار. اکه خودت هم رخت و وسیله سالمی دری که برات کوچیک رفته یا به کارت نمیه، یک جا جمع کن. بابای مسود عضو هیئت مدیره خیریه یه، پدم به اونا. شب عیدی بلکه به کار کسی بیه.» چشماش برق زد و گفت: «چرا زودتر نگفته بودی؟» گفتّم: «خب یادم نبود. بعدشم، ما که هنوز چند ماهه ازدواج کردم، همه وسایل‌مان نویه. مگه چیزی دری؟» غییش زد رفت تو اتاق.

رفتم یک مشت اسپند دود کُتم که هوا عوض پره و خانه ضدعفونی پره. تا از آشپزخانه آدمم بیرون چشمم افتاد به یک کوهی از رخت و وسیله و اُقل منتقل که عیال از تو اتاق می‌آورد و می‌ذاشت دم در. گفتّم: «خیره ای‌شالا! اسباب‌کشی درم؟» هم‌جور که داشت یک چمدون ره رو زمین میکشید گفت: «اینا وسایل اضافه است گذاشتم ببری بدی خیریه. بیا کمک کن اون بقیچه رو هم بیارم!» انا حالا خوب رفت! گفتّم: یعنی اینا دگه به کارت‌ان نمیه?... الان ای کفشی که دو ماه پیش خریدی برات تنگ رفته؟ یا ای قوری چهریزه‌ات ره دگه نم‌خی؟ گفت: «وقتی صحبت کار خیره، من چیزی حالیم نمی‌شه. ما می‌تونیم بهتر از اینا رو بخریم ولی خیلی‌ها هستن که محتاج اینان و به کارشون میاد و توان خریدش رو ندارن. از اون گذشته، نباید که هرچیز کهنه و خرابی رو بدیم به مستمند. اگه راست میگی و هدفت خیره باید از همون چیزهایی که خودت استفاده می‌کنی بدی بهشون.» اینا ره که راست مُکُفت ولی خب دلم نمی‌آمد دستکش‌هایی که دوران نامزدی بهش کادو داده بودم یا شالی که خانم بزرگم از شیراز آورده بود ره رد کنه که صدام زد: «بیا کیفیت رو خالی کن تا کمر بندهاش رو بذارم توش، اینم رد کنیم پره!»

آق کمال

## باس ماس



نویسنده: سیدمصطفی صابری، تصویرساز: سعید مرادی

## ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹۹

\* بنده انتقاد دارم از نحوه داوری مطالب برنده‌های مسابقه «چی میگه؟»، چون مطلب من از خیلی‌ها که انتخاب شده بهتر بود.  
\* عکس «زوم» پرپرروز واقعا قشنگ بود. جنگل‌های تالش فقط در بهار زیبا نیستند، همه سال، چشم‌نواز هستند. نوروزی \* لطفاً توی کانال‌تون بیشتر به زبان انگلیسی توجه بفرمایید.  
\* مسابقه «چی میگه؟» خیلی خوبه. لطفاً بیشتر چاپ کنین.  
حسن عزیزاده، شهید  
\* دیروز به روایتی شهادت حضرت زهرا(س) بود. نه توی صفحه اول حرفی از تسلیت بود نه تو «زندگی سلام».  
\* مادر مهربانم، دست‌هایت را می‌بوسم، پدرم، تا همیشه دوست دارم. خواهرم انسیه جان، نور چشمم موفق باشی. مهدی

